

روزی شخصی در حال نماز خواندن در راهی بود و  
مجنون بدون این که متوجه شود از بین سجاده اش عبور  
کرد.

مرد نمازش را قطع کرد و داد زد: هی!!! چرا بین من و  
خدایم فاصله انداختی؟

مجنون به خود آمد و گفت: من که عاشق لیلی هستم تو را  
ندیدم، تو که عاشق خدای لیلی هستی چگونه مرا دیدی؟

---